

بخش نخست

سرگذشت ملت یهود

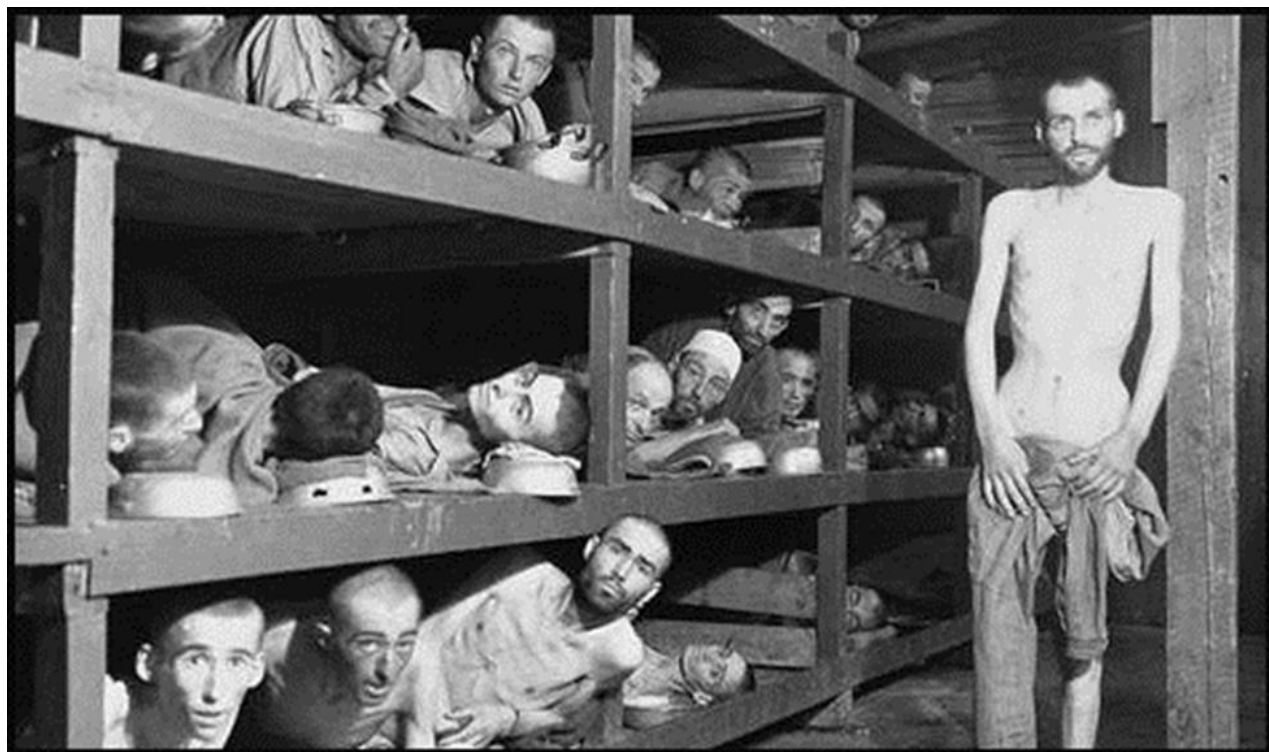
و سرزمین اسرائیل



پروفسور امنون نتصر در این بخش از کتاب
از پیشینه‌ی یهودیان در درازای تاریخ
از هنگام شکل گرفتن به صورت یک ملت
تا بازگشت به استقلال ملی
سخن می‌گوید

گفت و گوی بیست و هفتم

عبرت، هو لو کاست آن بود که خاک پدری، تنها نگاه یهودیان است



یهودیان را به اردوگاه های مرگ می بردند و به کوره آدم سوری می سپردند

پرسش - پروفیسور نتصر، شما در چندین گفتگو به بررسی و تشریح ریشه های یهودستیزی پرداختید و نمادهای آن را یک به یک برشمردید و در این بحث به دوران هیتلر رسیدید و گفتید که او به هدف بهره برداری های سیاسی و برای آن که ملت آلمان را به سوی خود بکشد، و به منظور آن که آلمانی ها را در راستای تامین هدف های شیطانی خود بسیج کند، آمد و فلسفه یهودستیزی و نژاد پرستی را عنوان کرد و آن را وسیله ای برای اجرای هدف های شوم خود قرار داد.

پاسخ - بله، هیتلر از زمینه های مرامی و تئوریک یهودستیزی که سال ها پیش از به قدرت رسیدن او در آلمان به وجود آمده بود، به بیشترین بهره گیری شیطانی پرداخت. خود او

نبود که مبتکر این اندیشه گردید، زیرا تئوری آن از سالها پیش از جنگ جهانی اول مطرح شده بود.

در گفت و گوهای پیشین بیان کردیم که در اواخر قرن نوزدهم بود که یهودستیزی سنتی (مذهبی، اقتصادی، اجتماعی و غیره) به سوی نژادپرستی کشانده شد و خصومت نسبت به یهودیان جنبه نژادی به خود گرفت و گفتیم که مطالب بسیار زیادی به صورت کتاب و جزوه و مقاله برای توجیه تئوری "نژادبرتر" از دیدگاه "علمی" در آلمان آن روزها انتشار یافته بود. افراد زیادی بودند که این گونه مطالب را انتشار می دادند که من اسامی برخی از آن ها را به یاد دارم، که از این قرار است: آدولف اشتکر (Adolf Stoecher)، ویلهلم مار (Wilhelm Marr) و هانریخ فون ترايخچه (Heinrich Von Treitschke) نمونه هائی از این افراد بودند که زمینه فلسفی و علمی نداشتند، ولی تئوری نژادبرتر را تأیید می کردند. این افراد یکی دو نفر نبودند، بلکه تعداد آنان بسیار زیاد بود.

پرسش - می فرمائید که این افراد آمدند و مقاله نوشتند تا به خیال خویش ثابت کنند که یهودیان از نژاد پست و آلمانی ها از نژاد برتر هستند؟

پاسخ - هدفشان از نگارش این کتاب ها و جزوه ها و مقالات ظاهرا این بود که نشان دهند یهودی ها موجوداتی هستند که در هر کشوری که زندگی می کنند به خرابکاری و ویران سازی دست می زنند. علتی هم که این افراد برای این ادعای سخیف خود مطرح می کردند آن بود که یهودیان از نژاد سامی هستند و این، یک نژاد پست است و در مقابل، نژاد آلمانی بر همه نژادها برتری دارد.

در ادامه این تئوری های شیطانی، برخی از نویسندگان این مقاله ها و کتاب ها ادعا می کردند که برای سالم سازی جهان، باید این "میکرب" ها را از بین برد و نسل یهودیان را برانداخت.

در این جا باید اضافه کنم که در این تقسیم بندی نژادی، از جانب تئوریسین های تفکیک نژادی و آنانی که دستمایه ایدئولوژیک هیتلر را برای کشتار یهودیان فراهم ساختند، نه تنها یهودیان نژاد پست محسوب می شدند، بلکه کوئی های اروپا نیز در همان ردیف قرار گرفته بودند. حتی نژادهای اسلاو، یعنی مردمان روسیه و لهستان و مجارستان نیز در ردیف همین نژاد پست قرار داده شدند.

بدون تردید اعراب را نیز از دیدگاه نژادپرستان باید در ردیف نژادهای پست قرار داد، زیرا اعراب هم سامی هستند و با یهودیان از یک نژاد محسوب می شوند. منتها در این تقسیم بندی نژادی توسط این شیطان های انسان نما، فرق بین یهودیان و دیگران آن بود که آن ها ادعا می کردند یهودیان را باید کاملا از بین برد و آن ها را قتل عام کرد تا ریشه آنان به کلی از زمین برافکنده شود - این مفهوم همان واژه جنوساید (Genocide) به مفهوم نسل کشی است.

به ادعای آنان، نژادهای پست دیگری چون اسلاوها و دیگران را باید زنده نگاه داشت تا به عنوان برده از آن ها استفاده کرد و آنان به بیگاری گرفته شوند تا در آن امپراتوری عظیم و جاودانی آلمان که بعدها باید به وجود آید افراد این نژادها به عنوان غلام و برده خدمت کنند تا مردم نژاد برتر بتوانند در رفاه کامل به سر برند - و این همان شیوه منسوخ شده دو سه هزار سال پیش بود.

چنین اندیشه مذمومی نه تنها از مغز متعفن هیتلر تراوش کرد، بلکه او همراهان و همفکرانی یافت که به وی پیوستند و چنین فکر شیطانی به تدریج در افکار خود مردم آلمان نیز ریشه دوانید و ذهن آنها را مسموم ساخت. همین گروه نژاد پرست کوکلوکس کلان (Ku Klux Klan) را که امروز ما گاه به گاه در آمریکا و یا نقاط دیگر می بینیم، آن ها هم در همین شیوه نژادپرستی ریشه دارند.

در جنگ جهانی دوم نیز در برخی نقاط اروپای شرقی و از جمله کرواسی و مجارستان، آنانی که در صدر دولت قرار داشتند، تحت تاثیر همین افکار نژادپرستانه و ضد یهودی قرار گرفته بودند.

با کمال شوربختی باید گفت که از همان ابتدای جنگ جهانی دوم، مفتی اعظم فلسطین که حاج امین الحسینی نام داشت، با هیتلر به همکاری پرداخت و این همکاری تا روز آخر نیز ادامه یافت. حاج امین با نادیده گرفتن این واقعیت که تئوری نژادپرستی هیتلر در واقع خود اعراب را نیز نژاد پست می داند، چنان شهوت یهودی گشی داشت که با هیتلر به همکاری تنگاتنگ پرداخت و حتی مدتی در اروپای شرقی در نبرد بین مسلمانان و اسلاوها شمشیر کشید. درباره این هیتلر پرست مطالب زیادی در آرشیوها وجود دارد که علاقمندان می توانند بروند و آن ها را مطالعه کنند.

پیامد این تئوری نژاد پرستی و به راه انداختن جنگ جهانی دوم، از جمله آن بود که شش میلیون نفر یهودی در اروپا کشته شدند، که بیش از یک سوم کل شمار یهودیان جهان بود و چنان ضربه ای بر پیکر یهودیت وارد آمد که هنوز هم با گذشت حدود هفتاد سال از پایان آن جنگ کاملاً ترمیم نیافته و تعداد یهودیان دنیا هنوز به همان شمار پیش از جنگ جهانی دوم نرسیده است.

جامعه یهودیان جهان بر اثر جنایات هیتلر و عمال او، بخش بزرگی از بهترین فرزندان خود را که هزاران پزشک و دانشمند و موسیقی دان و نویسنده و اقتصاد دان و خادم بشریت در میان آن ها بود از دست داد.

ارتش آلمان نازی هر کشور اروپائی را که به تصرف در می آورد، نخستین اقدامش آن بود که یهودیان را در هر شهر و محله ای شناسائی می کرد و آنان را در محلی متمرکز می ساخت و به اردوگاه مرگ مانند آشویتس (Auschwitz)، برکناو (Birkenau)، داخاو (Dachau)، برگن بلزن (Bergen Belsen) و جاهای دیگر می فرستاد تا ماموران نازی آن ها را

در حمام گاز خفه کنند و سپس جسدشان را در کوره های آدم سوزی به خاکستر مبدل سازند. بسیاری از یهودیان را نیز پس از حفر خندق های بزرگ تیرباران می کردند و جسدشان را به داخل همان خندق می انداختند.

یکی از موارد بسیار تکان دهنده آن است که در اردوگاه مرگ آشویتس که در خاک لهستان قرار داشت، حدود یک و نیم میلیون نفر کشته شدند که حدود یک میلیون نفر آن ها یهودی بودند.

در خود لهستان تا پیش از جنگ جهانی دوم بیش از سه میلیون نفر یهودی زندگی می کردند که پس از جنگ افراد کمی از میان آن ها باقی ماندند - احتمالاً نیم میلیون نفر از یهودیان از مرگ نجات یافتند، ولی سه میلیون نفر قربانی مطامع جنون آمیز هیتلر شدند.

در آن اردوگاه های مرگ، افراد جوان و قادر به کار کردن را زنده نگاه می داشتند که از آن ها در جاده سازی و امور دیگر بیگاری بکشند، ولی ناتوانان، سالمندان، زنان و کودکان را راهی حمام های گاز خفه کننده می ساختند و جسد آن ها را به کوره های آدم سوزی می سپردند تا خاکستر شود.

آن جنایتکاران، موهای سر زنان یهودی و کفش ها و عینک ها و دندان های طلا را جدا می کردند و نگاه می داشتند تا بعدها بتوانند از آن ها چیزهای دیگر بسازند. از چربی جسد قربانیان صابون درست می کردند و فجایع دیگری که یادآوری آن ها هر فرد پیرو موازین انسانی را متشنج می کند.

همه اسناد و مدارک این فجایع موجود است و در موزه های هولوکاست در اورشلیم و واشنگتن و چند نقطه دیگر جهان نگاهداری می شود.

من یک بار دیداری از اردوگاه مرگ داخاوو داشتم در آلمان. دیدن این مکان و به یاد آوردن فجایعی که در آن رخ داده بسیار تکان دهنده بود. وقتی انسان در این اردوگاه مرگ کوره های آدم سوزی را می بیند، از خود می پرسد که چگونه ممکن است که یک ملت متمدن مانند ملت آلمان که فرهنگ پربراری دارد، به چنین جنایاتی کشانده شود؟

پرسش - من دقیقاً می خواهم همین پرسش را عنوان کنم که ملت آلمان از نظر فرهنگ بسیار پیشرفته بوده است. پس چگونه ممکن است به چنین فجایعی دست بزنند؟

پاسخ - بله، ملت آلمان از نظر فرهنگ و صنعت و هنر و موسیقی و داشتن بتهوون در صدر بوده، و من هم می پرسم پس چطور این جنایات را مرتکب شده است؟ چگونه ممکن است که یک ملت فرهیخته به چنین حضيض ذلت سقوط کند و به کشتن انسان هائی بپردازد که هیچ گناهی مرتکب نشده بودند و به هیچ وجه قادر نبودند از خودشان دفاع کنند و یا به کسی آسیب برسانند؟

در یک کلام می توان گفت، در دوران جنگ جهانی دوم، آلمانی ها انسان هائی بودند که به حیوان مبدل شدند. آن ها حتی از حیوان بدتر بودند، زیرا حیوان نیز نسبت به حیوان دیگر چنین جنایاتی مرتکب نمی شود و چنین رفتاری نمی کند. آلمانی ها با این فجایع لکه ننگ بزرگی در تاریخ کشور و فرهنگ ملی خود به جای گذاشتند که تا دنیا بر پایه خود می چرخد، چنین لکه ننگی زدوده نخواهد شد.

این موضوع را با همه زشتی و هولناکی آن مطرح می کنم، همچنین به این امید که رهبران دنیا و همه کشورها از این لکه ننگ درس عبرت بگیرند و دور و بر چنین جنایات و فجایعی نگردند. خطاب به سران برخی حکومت ها که وقوع هولوکاست را حتی انکار می کنند، باید به آن ها توصیه کرد که این همه شعار "نابود باید گردد" سر ندهند.

بر زبان آوردن این شعارها و مطرح کردن این نیت های شیطانی چه کمکی به رفاه حال آنان و مردمان کشورشان می کند؟ چه دردی را از دردهای ملت های آن کشورها و مشکلات و مصائب و مصیبت هائی که با آن روبرو هستند از میان برد می دارد؟

بدین سان می بینیم که هنوز همان رگه های بیماری و همان میکرب های مسموم کننده یهودستیزی، به شکل های مختلف در برخی از حکومت ها و رژیم ها همچنان وجود دارد و باید آرزو کرد که این گونه رهبران گمراه و مغرض به خود آیند و پی ببرند که یکی از پیام های اساسی همه ادیان، خواه دین یهود یا اسلام و یا ادیان دیگر، ایمان به ارزش های انسانی و احترام به انسانیت و بشر دوستی است - یعنی آن که با انسان باید مثل انسان رفتار کرد زیرا اگر عکس آن باشد، همانند آن است که علیه اصول بشری اقدام کرده اند و لایق هرگونه مذمت هستند.

در اثر این اندیشه های ناپاک بود که شش میلیون نفر از یهودیان اروپا نابود شدند. بزرگی این رقم وحشتناک و چندش آور است. شش میلیون جسد را در کنار هم قرار دهید و ببینید چه مسافت طولانی را به وجود می آورد.

فاجعه هولوکاست و ضربه شدیدی که بر پیکر یهودیان وارد آمد یک بار دیگر نشان داد که چاره دیگری وجود ندارد جز آن که یهودیان به سرزمین پدری خود باز گردند و کشور خویش را از نو بنا کنند و در آن جا ارتش هم داشته باشند که بتوانند از خود دفاع کنند و امنیت خویش را تامین نمایند.

یهودیان دریافتند که حتی در کشور متملنی چون آلمان، که فرهنگی سرشار و غنی دارد، آنان را نمی پذیرند و امکان یک زندگی آرام را به آنان نمی دهند - و این در حالی که یهودیان در ملیت و فرهنگ و جامعه آلمان کاملا تحلیل رفته و از هر جهت آلمانی شده بودند.

شوربختانه حتی در کشورهای باصطلاح متملن دیگر نیز امکان یک زندگی امن و راحت توأم با حقوق مساوی به یهودیان داده نشد.

حتی وقتی جنگ جهانی دوم در ۸ ماه مه ۱۹۴۵ به پایان رسید و اردوگاه های مرگ از تسلط آلمان ها در آمد و آنانی که هنوز کشته نشده بودند آزادی خود را باز یافتند، کشورهای بودند که حاضر نشدند این افراد ناتوان و ذلت کشیده را که به اسکت های متحرک شباهت داشتند و برای پناهجویی، با کشتی به سوی آن کشورها روان شده بودند، در خود بپذیرند و به آن ها پناه بدهند.

در یک مورد دیگر، صدها تن از این نجات یافتگان که همگی رنج دیده و محنت کشیده و ضعیف و ناتوان بودند، هنگامی که با کشتی رهسپار سرزمین پدری خود یعنی خاک اسرائیل شدند، دولت قیم بریتانیا که در آن دوران تسلط بر این سرزمین را به عهده داشت، به این نگون بختان اجازه نداد که کشتی آنان در سواحل اسرائیل ننگر اندازد و این رنج کشیدگان از آن پیاده شوند و پا به ساحل بگذارند.

بلین سان، حتی کشور متمدنی چون بریتانیا این کشتی را برگرداند. به کجا برگرداند؟ به خود آلمان که سرزمین آن شاهد آن همه فجایع علیه یهودیان بوده است.

این جا انسان از خود می پرسد: خوب، پس یهودی کجا باید برود زندگی کند؟

در یک موقعیتی، در همان بحبوحه کشت و کشتارهای دسته جمعی تحت نام جنوساید و هولوکاست (Holocaust, Genocide)، عده ای آمدند و این اندیشه را مطرح ساختند که یهودیان بروند و در ایالات متحده زندگی کنند. ولی حتی در آمریکا نیز به این نگون بختان اجازه ورود ندادند. پرزیدنت روزولت گفت: «نه، من نمیخواهم آن ها به کشور من بیایند».

اسناد همه این رسوائی ها وجود دارد و شما می توانید به آن ها مراجعه کنید.

پس، یهودیان به کجا بروند؟ کدام کشور است که حاضر می شود آنان را راه بدهد؟ تنها سرزمین و کشوری که یهودیان می توانند در آن جا با سرفرازی و با برخورداری از امنیت و رفاه زندگی کنند و استعدادهای خود را شکوفا سازند و هوش و دانش خویش را در راه اعتلای بشریت به کار گیرند، همانا کشور اسرائیل است.

همین سکونت در کشور اجلادی است که به یهودیان امکان می دهد از خود و از موجودیت خویش دفاع کنند، شکوفا شوند و از محدودیت و تعرض و آزار در امان بمانند. فقط یک کشور برای یهودیان وجود دارد و آن اسرائیل است. نه مثل اعراب که ۲۲ کشور برای سکونتشان وجود دارد که در آن ها همه به زبان عربی سخن می گویند و اکثراً پیرو دین اسلام هستند. نه مانند کشورهای مسیحی نشین که تعدادشان بی شمار است و از صد کشور فراتر می رود. شمار کشورهای اسلامی نیز بیشتر از ۵۰ کشور است.

برای یهودیان تنها یک کشور وجود دارد و آن کشور اسرائیل است. سرزمینی که در گذشته نیز متعلق به آنان بوده و کانون امیال و آرزوها و جایگاه تاریخ پرافتخار گذشته آنان است.

این نکته ما را به دوران استقلال اسرائیل نزدیک می کند که فرصت خود را می خواهد تا درباره آن گفتگو کنیم.

پرسش - ولی یک پرسش دیگر داشتم در رابطه با هولوکاست و آن این که هیتلر تنها نبود. هیتلر به تنهایی نمی توانست این فجایع و جنایات را مرتکب شود. حتی ارتش هیتلر نیز به تنهایی قادر به انجام همه این گشتارها نبود. حتی ملت آلمان هم نمی توانست به تنهایی موجب نابودی این شش میلیون نفر یهودی گردد. بی تردید همدستانی داشتند.

پاسخ - بله با کمال شرمساری باید گفت که هیتلر و گروه او تنها نبودند، بلکه از همکاری و پشتیبانی شماری از سیاستمداران و رهبران یهودستیز برخی دیگر از کشورهای اروپائی برخوردار شدند.

در تمام کشورهای آن در سرزمین آن ها اردوگاه مرگ برپا شد، مانند لهستان، مجارستان و چکوسلواکی، افرادی بودند که دین مسیح را داشتند و قاعدتا می بایست پیرو عظوفت و انسان دوستی و کمک به هممنوع باشند، شهروندانی وجود داشتند که دین آن ها ایجاب می کرد که اهل مهر و همیاری باشند، ولی دست یاری به سوی دژخیمان هیتلری دراز کردند و در گشتار علیه یهودیان سهیم گردیدند که نتیجه آن کشته شدن شش میلیون نفر یهودی به فجیع ترین وضع بود.

یک نکته تاسف بار دیگر را نیز باید در این جا اضافه کنم و آن این که حتی پس از آن که جنگ جهانی دوم به پایان رسید، و پس از آن که اردوگاه مرگ آشویتس از تسلط دژخیمان نازی آزاد گردید، حدود ده هزار نفر از یهودیان لهستان که از مرگ نجات یافته بودند، ولی واقعا همانند یک اسکلت متحرک به نظر می رسیدند و رمقی برای آنان باقی نمانده بود، به شهرها و نقاطی که پیش از جنگ در آن ها زندگی می کردند بازگشتند تا خانه های خود را پیدا کنند و زندگی خویش را از نو برپا سازند.

این افراد وقتی وارد ورشو و یا شهرهای دیگری شدند، که پیشتر در آن ها زندگی می کردند، خود لهستانی ها به جان آنان افتادند و همان افرادی که خانه های این نگون بختان را غصب کرده و اموال آنان را به یغما برده بودند، با چاقو و هر اسلحه سرد و گرم دیگری که در دسترس داشتند، به این یهودیان نجات یافته حمله ور شدند و همه آن ها را به قتل رساندند.

به اوج فاجعه توجه کنید: کافی نبود که هیتلر و آلمان نازی آمدند و این یهودیان را دستگیر کردند و به اردوگاه مرگ فرستادند و اکثریت بزرگ آنان را به قتل رساندند و بزرگترین ذلت و خفت و آزار و تعرض را نسبت به آنان وارد آوردند، بلکه وقتی شمار اندکی از این یهودیان که زنده مانده بودند در صدد برآمدند به سر خانه و زندگی پیشین خویش بازگردند، همان لهستانی های مسیحی که ظاهرا باید پیرو انسان دوستی و مهر و عظوفت

باشند، با اسلحه سرد و گرم بر سر آنان ریختند و همه آنها را به فجیع ترین وضع ممکن کشتند. این یک رفتار فجیع و نانسانی است که نام دیگری نمی توان بر آن گذاشت. رفتاری کاملاً حیوانی و غیرانسانی است.

پرسش - و اگر بخواهید در یک جمله از این سخنان خود نتیجه گیری کنید؟

پاسخ - دو چیز باقی می ماند: یکی این که دنیا باید مفهوم واقعی تمدن و انسانیت و ارزش های والای اخلاقی را درک بکند و بداند که تمدن و پیشرفت تنها به این مفهوم نیست که بتوان به کره ماه رسید. تمدن به اختراعات و برپائی اینترنت و نوآوری های تکنولوژی محدود نمی شود. تمدن باید با انسانیت آمیخته باشد، زیرا اگر انسان وحشی بماند، ولی از نظر تکنولوژی پیشرفت کند، دنیای ما برای زیست انسان ها ارزشی ندارد. ما نمی توانیم در دنیائی زندگی کنیم که در آن بتوان از تمام امکانات تکنولوژی بهره گرفت، ولی انسانیت در کنار آن وجود نداشته باشد.

نتیجه گیری دوم آن که ملت یهود، مکانی را جز سرزمین پدری و اجدادی خود اسرائیل ندارد که در آن جا بتواند با آزادی و سرفرازی و امنیت و رفاه زندگی کند.